

بیژن باران گلنار من

بیخ درخت خاکست؛ وین چرخ، شاخ و برگش،/عالم، درخت زیتون؛ ما همچو روغن یم‌اش. - مولوی
وقتی بدر می گویم بانتظار گلنار دروازه گشاید بی قرار.
مرا در عصمت سبزش جای دهد.
به انبار مهماتش هدایت کند.
با بوسه های رقصان شکوفه برپوست من، زیر سایه دامن مدورش.
زخمه های ویلون می گریزند بر فراز دیوار همسایه -
آهنگ «مرا ببوس، مرا ببوس»
می نوازد گوش و هوش.

1

هرم انعکاس رج اطلسی، اژدر و لاله عباسی در آب.
جفت سیاه پروانه
بر اندام او قائم بسایه ظهر تابستانه
شمال جعدِ کرک مشکي چاک سرخ عطش
درهرم دید می آید
جنون به زوج کانون شقیقه ام جاری
سرریز کند ز معرق پیشانی،
اندام من به رعشه عشق در انحنای عشوه عشق.
کرد آفتاب به 'پرز پذیرایش رخنه.
بر کمانه های او ترانه های من قفل می شوند
بر دواير رویایی تنه مدور-
شکاف ردیف دانه های مرصع سلسله تپک و ماهورک،
غپور سینه زوج فاخته در هیجان پچ پچ و نجوا ازلابلای تور سبز،
'در یاقوت در گنجینه برج حوت،
شهد لطافت متورمش چکد بر خاک داغ.
باران، طراوت پوستش افزون کند.
بالا تنه به موج باد - چون کولی برقص وحش پرستش آتش.
تصویر مخروط پرگلس در آینه آب.
کلامش رایحه ی شور و شتاب.
صمغ و ناردرد گوی خونین در هم آمیزند؛
با تداخل اکسیر روان.
ایستد زمان-

صفحه ساعت آفتاب گردان

از لبه ی دیوار آب می شود، آویزان.

فواره استخر در فوران.

سرم بسوی استوا

از تناوب عطر قوی دور و نزدیک.

2

بر موج ملایم استخر میخزد؛

ترانه ی «جان مریم چشمتو واکن سري بالا کن!

دراومد خورشید. شد هوا سفید. وقت آن رسید..»

از دور محو جمال وکمال

این معبد کشیده ی شکوفان ستایش طلب شوم.

نسیم بشیطنت پوشه سبزش کنار زند.
گرد نارنارش هویدا شود.
پرندگان ز شوق، پرواز فراموش کرده؛
سرود شادی سر دهند.

3

گلنار من، 4 فصل در پوشاك دلخواه
زیر حریر سفید برف، شکیا
آتشفشان رنگ و رایحه در بهار،
انفجار نارنجك عشق بی قرار
سرانجام با دامن گلریز و گل فشان-
ضریح زنبوران زرین زوار
پیکر سبزش، گل گل، با شعله های آتش شنگرفی شکوفه آذین است.
بی دریغ فرش کند زمین با گلبرگ های سرخ
تا فرشته ای تواند گام زند به خاک.
در گهواره سبز شاخه ها، نارنار در تاب تناوب باد و رگبار
بر گردی درشت تورم شنگرفی، قطرات لذیذ آب
حباب با مینیاتور تصویر محیط بر جدارگرد خود
سقای بی دریغ افشردگی ابرها
پراکند لپه های چسبیده ی آب
بر نارهای طراوت، برسم تبرک.
تداخل لپه های باران به اندرون پذیرای گل
گلاب آفریند - شربت و شیر.
در آخر بهار شاهد برآمدن و رشد عناب نارهایش
از چغاله به لیمو و سیب به نار-
چون خوشه انگور فشرده بمحفظه ی سرخ پوست.
تابستان بر بازوان مرصعش جلوس سسک و سار
بر انبوه پیاله نرم گاه آشیانه سرخه سر
گنجینه قوقوسی یا قوت و نازکی زمرد در مشیت باز
عیان در قاچ شهوت و شهدش
الماس سرخ سره با انعکاس نور ناب.
پاییز با شولای مشتعل.
کنار کومه، شیار کرت کبود با کود محبت
در زیر، ریشه و کونه این بوته ظریف.

4

در مهتاب شب، جنب عقد ثریا و راس الغول کهکشانش پرسیوس
تاج درخت نار من.
معکوس درعقیق درشت چشمان جغد
خوش خط و خال جنبان!
صدای شب در طنین استوانه ی لرزان.
دست نسیم بر فرقت شانه می کشد؛
چاک دامن سرخت کنار زند.
کلاله نمور نمایان
نشست مرطوب خاک به موی رگهای زیر.
از پشت حریر نور اشاره میدهی.

مرا ز ایوان جدا میکنی
 با سایه ام بسوی تو.
 با اشتیاق طوق بازو بر تنه ی مدورت کشم.
 گرم لبان بر پوستت آشنا کنم.
 گونه های ملتهب در آذر سید سبز نار نار.
 آب لمبو با فشار؛ شریان شهد بکام
 تشنگی، اشباع از شهد شراب؛
 درخت من، از پس لرز به کما.
 گرده ی لقاح پرچم قائم بر تخمدان زیر کلاله تداخل کند
 جام زیر گل متورم
 با چگالی قطره های غلیظ شهد
 بر جدار تر و نرم تورم جاری.
 سپس سکوت سلطه کیهانی.
 نار تو زحل است با حلقه های عطر، مغناطیس شربت، اقمار یخی پيله های ابریشم-
 که سایه اش از خاور به باختر می رود.
 نار من تقارن گذر ناهید است
 بر لکه های ملتهب خورشید.
 پيله سحابی نور در 4 فاز سحر- ناپیدا- غروب - ناپیدا تدویر میکند.
 آیا اگر اسحاق در ساوه می زیست، به قرن 17م،
 بجای سیب بر سرش، نار نمی افتاد-
 باز هم، جاذبه زمین را تبیین می کرد؟
 یا صورت خود 100 بار در آینه بری های برلیان سرخ می دید!

5

برای گلنارم می سرایم؛
 ای نمونه ای ز اردوی بیکران بیم نیم مقیم خشگی و آب!
 چتر خضرای حافظ زمین.
 پیام رهایی دانه و لانه!
 آزادی پوشاک و لختی طبیعت
 پیرهن چاکدار توری مشبک گلدار
 در بلوغ بی دروغ قامت
 لبالب نار نار.
 دور از خواهران-
 عیان اختفای گوی رطب سیاه انجیر جواهر دانه
 تراکم کروی خوشه ی انگور یاقوتی
 جعبه ی انبه گیتار با تارهای شیرین گلبهی.

6

ای قامت قدیمی افراشته ی حیات
 شکبای کنونی جوانه ی پیوستگی/ گسست با گذشته
 درفش جهانی فردای رهایی
 پا در خاک، سر به سپهر
 در اهتزاز پیروزی شهد شادی بر غبار غم.
 درخت، دژ تکامل یاخته به گیاه
 چاووشی محیط مناسب ظهور جانور
 شناور از آب سبک تر

اصطكاك ساكت رشد غلظت، پراكندي جرم و حجم ناآرام،
 كانون ذرات مرده در آوند بالنده
 انبيق ربط مایع و اثير
 نمود زود جادو - استحاله تخم به تمدن
 تناقض گور زندگي -
 خون مرده ي ايستاي رگها، پوياي شهد حياتي تمرکز
 ارگ مجلل حیات بر ویرانه ي ممات
 چادر تقابل سبز و فیروزه ي فلات
 ارتباط ذره و موج، جسم و جنس، رونده افقی، رویای بلند
 تصویر مضاعف جذب ریشه تاریکي و انتقال شاخه نور
 عکس برگردان کهکشانی و منظومه ها بر زمین
 ای مدار ثابت سیارات سرخ محاط كانون کسوف تنه ات.
 مویرگهائي ناپيداي کهن سالمند زیر،
 تداوم آوندهاي آشکار نوین جواني رو،
 ماناي تغيير، روند سکوت- رابطه- جريان،
 پل خاک و خورشيد، بهمن زم و آبان تاب، ناودان باران و باد
 نقشه خاموش اموات در ظلمات چنگ ریشه منتهي به روشني عروق ناخن شاخه
 تاقی لحظه حال متکي به گذشته و آینده
 اي طنين صدا بر نطع منور فردا،
 معماری ظرافت تداوم عشق
 کاریز ربط اسلاف، امروزيان و اخلاف
 ناظر کاروان اجداد و فرزندان ما!

7

درخت، اي رود روان زمان، حجم خضراي مکان،
 زیر فرش زمينه مینو و طرح منور کهکشانی.
 با نقش حلقوي خاطرات فحطي و باران در تنه
 گنبد زمرد بر فرش خاكي شناور لاجوردین آباها.
 درخت، دو بازوي گشاده زروان-
 از تاریکي هزاره هاي پار تا روشني طرح فرداها
 رفاه میترا، رب النوع پیمان و روشني!
 واسط ازل و ابد، در سیر سرمدي.
 در افسانه نام تو به استعاره رفته ست: طوبا درخت حیات،
 شاخه هاي دانش، شجره قوم، نام تجسم رعناي زنانگي.
 مجمع الجزایر سبز آرامش شهر.
 دیده بان باغ و بیشه، سایه سار صحرا همیشه
 جولان باد بر کيان حامي آشیان عقاب؛
 ماکیان آمده ز راه دور، بر قامت غرور، چنگال قوي، سوغات به نوك-
 گوشت تازه خرگوش- لقمه به جفت جوجگان جيغي در جولان باد.
 خيمه ي سبز در شیب تپه ي خاكي، سقاي سخاوت و پاكي
 نقش جاودان قالی ز پارک مشجر باستان.
 کارخانه تداوم حیات، عضو دائم اتحاديه ي جنگل،
 بخش ارتباط سراسري کنفدراسيون جهاني سبز،
 نماينده علي البدل سازمان بين الملل سازگاري محيط زیست.
 در خانواده ي پیوستگي 5 قاره با شعار امروزي-

جهان باني بي مرزي.
 بي نهايت نام و بي نامي- از قلبك سنجد عشق تا رطب توت و پيله ابريشم؛
 از خوشه خرما و نارگيل تا قدمت سدر و قامت رشيد تبريزي.
 مدار بسته با درخت: كربن ز جانوران اكسيژن برايشان.
 اي درخت، اوراق سبز تو حاوي اتمهاي كاغذ ست براي:
 گاهان زردشت، طومار ارژنگ،
 دست نويسهاي مزدك، بابك، عطار، حلاج، يزدي، اراني، گلسرخي، مختاري...
 درخت، متولي گور حافظ و خيام-
 اندام غزل و رباعي در برگهايت رج زني
 با زمزمه ي باد پاييزي مثنوي مقيم غريب قونيه را ترنم كني.

8

درخت، تجسم باغ تخيل است.
 زيباگر تمدن، لوند رونده و راست
 ناظر جنگها و سوختگي آذرخش.
 منشا ابعاد زندگي- غذا، گرمي، مسكن، ابزار، كار، ترابري، هنر،
 تزئين، پرستش، كتيبه ي پيمان عشق با حك تير به قلب بر پوسته ات.
 آرامگاه ذرات مسافراندام آدمي
 مامن خانوادگي جانواران در اشكوب فوقاني، كاناپه ي كروي
 حامي جهان موجودات ريز، برج سكونت اجزاي زندگي،
 در قفل مقابل داركوب، گوشه دنج براي جفت عشق فاخته.
 شش گسترده تنفس سياره زمين براي سرنشينانش.
 قرع غولين تهيه غذا ز آب و هوا، خورشيد و خاك؛ مادر نخستين، گهواره حيات.
 چتر حفاظ صداگير/ سكوت افزا، تخفيف گرما، فیلتر ذرات معلق خطر
 منشاء عظيم اكسيژن و تنفس تازگي خون
 ساپه ساز حريق تابستان، جزيره يشمي خنكي بر گلیم خاكي
 بادگير بزرگ جلوگير خشكي بوته هاي كوچك.
 انبار باران؛ ساق، ساعد و ران قوي مقابل سيل و خرابي
 هدف قلابهاي اجرام سماوي ساقط بر ارض.
 *

گلنار من به ميوه نشسته.
 نار نار فرخنده در دالبر ساتين سيد سبزينه..
 در كاسه استوارانگشتان زيتونيم بگردش گرتي
 پياله هاي پر از شهد و خون بيرون از قفس سينه.
 7 دو شاخه با ترك بينابيني
 در آيينه آب تكامل ش پديدار.
 بر گوي كوچك شينم
 ابريشم پر نقش نار.
 ز درز چادر يشمي، شهود شهوت شرب، شعله مي كشد.
 زوج مشگي شاپره در رقص پرستش ميوه
 دنبال كردن و دوار..
 از هوش مي روم، بهوش آيم.
 در سكر زمزمه ي زبان برگهايش
 خود را از تنه اش بالا كشم
 دست به نار نار رسیده اش كشم.

گلنار من آلاچیق من است
مرا در خود جاي میدهد.
کنارش در آرامش دراز مي کشم.
**

دخيل بتو بستم: اي شفاعت خاک به خورشيد، درخت خوش قواره
به بازوي تو، لوله ارتباط زمين به آسمان
نای حامل حیات، چایگاه جلوس شانه بسر، شبيخون بوف بر شاخه ات
هدایاي ملايمت: شفاف آب به باد روان، خنکاي سایه به آتش تابستان.
تصویر ترانه 4 بعدي در صبا
هندسه حیات و حشر
حادثه تخم و تمدن

جزیره سر سبز خيסי و خیال خیابان
پارک مشجر خانواده درختان نامدار
سایه شکیبا در سیمان، اسفالت و شیشه شهر
مجسمه ي آتش شور مدارا
آرامش خواب همخوابگي تولد
تندیس زنده تنها از خاک خیس و خنک در انتهاي دشت.
حلقه تقاطع « ابر و باد و مه و خورشيد و فلک»
بلم تخم بر بادبان پرکف بوران
خشاب شقایق وکیسه ي شهد در تراکم دوک خشاش
انفجار ساکت و نشئت شربت
میعاد سبز و سرخ هنر
تلاقي و فصل مشترك هست و نیست
تسبیح شبهاي غوطه ور
پرستش بهار پیروزي
پیام رهایی دانه آینده.

در سفر و دوري آن
هذیان مرا مي گیرد
« خواب در چشم ترم مي شکند.»
ظاهر شود به ذهن من:
عروس چشم آبي
بر ماديان سفید در صحرا
داماد نار زنان - رسم باستان
فکر مغمشوش و سرگردان
دوار رج ردیف و قافیه مکرر:
بوس لوس دروس کوس سالوس جاسوس
رب حب تب شب طلب جلب
غار مار کار تار سار بار یار
کام دام رام نام شام آبان شبان لبان ساربان زبان
جام بام طعام سلام دست مست بست شصت هست چست
شبستان مستان دستان نسون تابسون زمسون
تجسس تفحص ریس خرچیبیک چیس فیلی
فلس فلوس کینس کنس درس، برس، سس

واکس سیاه شبرو جیر مشگی شیر پنیر سیر موسیر گیر زیر تیر جیر خمیر
باطنی غنی مقنی کنی لگنی بنی تنی دنی شنی
صاف باف کلاف 3 جاف قاف
جغول خجول کشکول مچول کوچول
پریشون قشون سیمگون درون بیرون نون جون خون
دامون ویالون کمون کلون زبون، سکون
سنبل منبل جنبل ممبل امل
قندرون مغزرون زیارون کارون کازرون
اتل متل دگل خپل توپول دمر ثمر قمر
قایید پایید زایید چایید سایید کرد ورد نورد دوخت سوخت
جوراب صواب شراب تراب سراب خراب غراب تاب گرداب عناب خواب

گلنار من، نرمای سبک بال ابر،
آغشته به تشویش شقایق و رخوت خشاش
تری و ترک پنجه پنبه ست.

260504

سعدي. نیما. ازگیل. 250 میلیون سال پیش، 5 فاره متصل بهم بوده؛ لذا پیوستگی گیاهی سرتاسری
زمین.